



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۷/۱۲

عزیز کهگدای

یادداشت های حافظ نور محمد کهگدای

قسمت (۳۱)

سید جعفر طباطبائی : موصوف به نامهای مجرب ، مجرد و مجرد یاد میشدند . سید زین العابدین طباطبائی که در گنبد « هویان » شمالی در صحن مسجد دفن است ، کاکای سید جعفر صاحب میشوند ، گویند همین شخص از اصفهان آمده اند ، برادرزاده او یعنی سید جعفر را خواجه بهاوالدین صاحب نقشبند پسر خوانده بود . و هر وقت به حرمسرا رفت و آمد داشتند به خاطری بی ها کافور خورده و خود را از مردی انداختند ، از آن باعث ازوی اعقاب نماند . خواجه صاحب نقشبند بعد از تأسف فراوان بوی امر کردند که چون از تو اولاد نمیشود ، بهتر است در هویان بروی و مردم آن سامان را هدایت کنی و تا بتوانی مزرعه آباد سازی و جوی ها بکنی تا از این درک فضیلت به گیاه و مردم برسد . بنابر همین سبب در این مقام آمده و به آبادی زمین ها پرداخت . گویند اکثر جوی های « چارکار » را وی کشیده و اسم چار کار هم اصلاً « چاریکه کاران » است که سید جعفر صاحب با دهقانان خود همین قرارداد را کرده بود که ، هر که زمین ویرا کشت کند چاریکه ، از وی باشد .

در عهد شاهان یونانی و باختری «اوپیان» شهر بزرگ و وسیعی بوده است . در سابق یکی از میرهای اوپیان نهر بزرگ چاریکار را که از بین شهر میگذرد حفر نموده ، پاره از آب دریای غوربند را از بالای متک و پایان عشقا به آسانی در آن جاری ساخت و زمین های چاریکار را که قبل بران یک میدان لامزروع و دشت بی آب بود به واسطه این نهر قابل زراعت و کشت گردانید و حاصل آنرا از روی چاریکه از زارعین اخذ می نمود بطوریکه سه حصه برای زارع و یک حصه به «میر» موصوف داده میشد . از آن وقت به بعد این سرزمین به لفظ « چاریکه کار » یعنی زمینی که بقسم چاریکه کشت می شود شهرت یافت و به همان نام مسمی گردید و به مرور زمان و سهولت در لسان « ک » و « ه » از آن حذف شده « چاریکار » گردیده و امروز بهمین اسم باقی ماند .

قاری که از چشم ها عاجز بود: استاد صلاح الدین سلجوقی در ۱۸ حمل ۱۳۲۷ ش در دلکشا در ضمن صحبت ها فرمود : در وقت سلطان حسین میرزا در مصلی هرات قاریکه از دو چشم عاجز بود ، همه وقت به تکرار تلاوت مبادرت داشت و هر گاه **در سورة الرحمن شریف** میرسید و آیه مبارکه «**حور مقصورات فی الحیام**» را می خواند ، پیاپی دعا میکرد و میگفت : «**للهما ارزقنا**» . روزی سلطان با گور شاد خانم خود از آنجا گذر کرد ، عذر وزاری کردن قاری را برای حصول و وصل خور مشاهده کرد . کنیزی را گماشت که هرگاه شب این آیه شریفه را بخواند و دعا کند ، تو در حجره وی اندر شده و بگو که دعایت قبول شد و من هم خور هستم که برای تو فرستاده شده ام کور هم بخوشی تمام باوی در آویخت و چندین شب بلا وقفه آمده و در آتش شهوت او آب زد ، تا آنکه کانون خواهشات کور سرد گشت و دیگر نخواست با وی یکجا شود . اما خور هر شب به کور خود را میرساند و کور او را نمیگذاشت ، تا به درجه رسید که یک شب قاری در را باز نکرد و صدا برکشید که آخر در این مصلی کدام کور دیگر نیست؟

داکتر انس خان: داکتر انس خان یکی از دانشمندان آرام با حوصله و در بسیاری مقام های دولت با کمال صداقت و حوصله مندی اجرای وظیفه نموده است ، و قتیکه به ولایت قندهار مقرر گردید ، مردم قندهار در اوائل مقرری انس خان بدان ولایت به پسر کاکایش صدیق خان چنین گفتند : صدیق جان! ما چکنیم چنین والی را که زبان ندارد ، نان ندارد ، زن ندارد صدیق خان گفت: انس خان که زبان ندارد ، خدا میدهدش . نان ندارد ، حکومت میدهد ، زن ندارد ، شما بدهید .

پهلوانان در زمان امیر شیر علیخان: رحمت الله ده افغانانی ، معروف به رامی از پهلوانان مشهور کابل بود که شاگردان او را بنام رامی یاد میکردند ، اسماعیل ده افغانانی زرگر ، که پهلوان « آشور هندی » را در هرکاره بالا حصار به حضور امیر شیر علیخان خواند و از طرف امیر بوی سه هزار روپیه با یک اسب ابراق طلا ، بخشش شد در حالیکه آنوقت قیمت یک خروار آرد ۲۵ روپیه بود .

پهلوانان در زمان امیر عبدالرحمن خان: محمد قادر پسر پهلوان رحمت الله ، فتح محمد پنجشیری ، بچه دایی ، میرزا جان که عسکر بود و امیر او را دوست داشت ، جمعه پنجشیری که چالهای فراوان یاد داشت و امیر وی هراتی عسکر تولی .

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

پهلوانان در زمان امیر حبیب الله خان شهید: خلیفه قادر پولزایی، خلیفه خیریوی چاریکاری، محمد علی عسکر، برهان، خلیفه

اکرم ده افغانانی، خلیفه عزیز رنگ زرد، شاگرد **رامی** چتری بردار نائب السلطنه صاحب، افضل دیو، فراش ده دانائی، عیسی کابلی سماوار چی، گلبدین قلعه مراد بیگی و آغا جان قره.

جرنیل شیخ میر: شیخ میر بن میر جمال الدین بن میر علی شیر، قوم سادات، جرنیل **چهارده پلتن** امیر شیر علی خان بود. افواج مذکور مرکب از افراد پیاده، سوار، توپخانه و خاصه دار بود. در وقت امیر دوست محمد خان در هرات همراهی سردار شهنواز خان و در وقت امیر شیر علیخان در میوند همراه سردار محمد ایوب خان در جنگ «**زنه خان**» معه سردار محمد امین خان محاربه نموده است. محمد سعید پسر اولی آن در عصر امیر عبدالرحمن خان کمیدان بود. محمد حسین پسر دومی آن که بچه کنیز گفته میشد در وقت امیر عبدالرحمن خان **دفعه دار** بوده و در این چند سال اخیر در خانه پدر خویش فوت نموده و قبر آن در باغچه متصل قلعه مذکور میباشد. جرنیل شیخ میر در شمال مسجد جامع تخته پل مزار شریف حرمسرا داشت که به قرار گفته آقامحمد خان افغان تا هنوز آثار آن موجود است، به اساس گفته شاه غلام خان از زبان آغا محمد خان مذکور که شاه غلام یکی از افراد پلتن اردل و علم بردار شیخ میر گفته می شد که چند سال قبل فوت شده است. معلوم است که سبب کشته شدن سردار محمد امین خان، برادر سکه امیر شیر علیخان و سردار محمد علی خان پسرش، همین جنرال شیخ میر شده است، زیرا در واقعه «**کجیاز**» و قتیکه جنگ در گرفته بود جنرال شیخ میر امر داده بود که از خود و بیگانه یعنی کاکا و برادرزاده را قتل کنند که او در آن وقت سرفراز پلتن بود. این جنرال در زمان امر شیر علی خان مرحوم آنقدر اقتدار داشت که اکثر حکم پادشاهی را رد میکرد. مردم به قسم محاوره میگفتند: اگر خدا بدهد و پادشاه هم بدهد، شیخ میر که ندهد، چه میکنی؟

چای کلوه: در وقت امیر شیر علی خان تجارت چالان بود و مردم و سوداگران هر چیز را به کابل وارد میکردند، منجمه یک قسم چای در کابل وارد کردند که مانند **کلوه سردوز** یا **تار دبل** بزرگ بود و مردم آنرا بنام چای «**کلوه**» می گفتند که از طریق پشاور وارد میشد. مردم کابل که چای نوش و چای شناس اند این چای چندان خرید نداشت و بیشتر در بخارا فروخته می شد. اما اگر در کابل فروخته می شد فی کلوه ۳ تا ۴ پیسه قیمت داشت. تنها خود امیر شیر علی خان از این چای می نوشید و چایدارش حاجی آغا جان مشهور به حاجی چایی بود.

سردار محمد هاشم خان صدراعظم و استاد قاسم افغان: هاشم خان کاکای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مرد بادهسپین و مدمغ بود، امر او امر، و مرعی الاجراء بود. اکثراً در مجالس اشتراک می ورزید. آواز خوانان در زمان او از ترس ضبط احوالات احتیاط می کردند، او که از **کنایه گفتن** شعر در اشعار استاد قاسم به ستوه آمده بود، استاد را چندین بار اخطار داده بود که از امان الله خان در خواندن های خود یاد نکند. چون استاد قاسم مرید و یکی از دوست داران امان الله خان بود به اخطارهای مکرر صدراعظم چرت خود را خراب نه میکرد.

شاعر مهمل گوی و عربده جوی که مردم گفتارش را خوش نداشتند و ابیاتش را وقعی نمی گذاشتند، و اما وی به بلندی و سچگی شعر خود قائل و مردم را در شعر شناسی، ادبیات و شعرگویی نا قابل میدانست. روزی شاعر مذکور با شان و دبدبه فراوان از سفر حج برگشت و فردای آن طبق معمول به مجلس ادبی حضور بهم رسانیده برای اهل مجلس به کاکگی میگفت: من حج گذاردم و سفرم بخیر گذشت و موقع را غنیمت دانسته، دیوان شعر خود را در هر دوره چندین دفعه در **حجر الاسود** مالیدم تا متبرک شود. یکی از حاضران مجلس لب به سخن کشوده چنین گفت: ایکاش یک دفعه هم این دیوان متبرک خود را در آب **زمزم** غسل می دادی تا متبرک تر میشد.

پایان